هو العلیم

کیفیت ارتباط و اتصال زن با پروردگار متعال

سلوک خانواده ـ قم ـ جلسه ۴

بیانات

حضرت آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس الله سره

أعوذ باللَه من الشيطان الرجيم

بسم اللَه الرحمن الرحيم

نسبت به مطالبی که در جلسه گذشته عرض شد اگر مخدرات سوالی دارند بفرمایید.

تلمیذ: می‌بخشید بعضی اوقات هست که در زندگی یک حادثه چیزی اتفاق می‌افتاد که انسان ... عملی را انجام می‌دهد، پیش می‌آید دیگر اصلا قدرت فکر کردن ندارد دیگر و عکس العمل نشان می‌دهد، اینجا قضیه چیست؟ مسئله صدق و نیت لله و این جا باید چکار کرد؟

استاد: دیگر سوال دیگری نیست.

البته سوال را دیروز هم یکی ازمخدرات مطرح کرده بودند راجع به این که اصل و اساس در زندگی باید بر مبنای رفاقت باشد و در صورت وجود رفاقت بین زوجین و بین زن و شوهر ظاهرا به نظر می‌رسد طرح مسائل اختلاف، یا فرض کنید که متابعت زن از شوهر یا در چهارچوب یک قوانین زندگی را قرار

دادن شاید به نظر برسد که بی‌مورد باشد، یکی از مخدرات این سوال را کردند که خب حالا به این مطب ان‌شاءاللَه می‌پردازیم، قبل از این که به این نکته برسیم یکی از مخدرات یک مطلبی را، البته مربوط به این صحبت‌های گذشته نبود، اما علی کل حال چون تذکرش لازم بود من به نظر مناسب دیدم که آن را مطرح کنم ابتدائاً و آن راجع به مطلبی بود که مرحوم آقا در کتاب رساله نکاحیه فرمودند، که زن در صورتی که اولاد داشته باشد و بچه شیر بدهد یا این که در رحم خود بچه‌ای را بپروراند، در این صورت است که تقرب او به خدا بیشتر است و از آن ایمان و حظّی که طبعا مردان به واسطه عدم ابتلاء به بعضی از امور خانمها در همه حال آن جنبه ربطی خود را حفظ می‌کنند و هیچ گونه ممانعتی و منعی در ارتباط با پروردگار و انجام عبادات ندارند طبعا می‌تواند به آن مطلب برسد و سوالی که شده این است که با توجه به مسائلی که مختلفی که ممکن است پیش بیاید و طبعا ناراحتی‌هایی که ممکن است پیدا بشود و در بعضی از احیان، زن نتواند حامله

بشود و آیا این مسئله موافق با عدالت است و در این صورت حمل ضرورت دارد و باید به ای نحو کان و به هر شکلی زن خود را از تحت این وضعیت بیرون بیاورد تا بتواند این جنبه عبادی خود را حفظ کند، این مسئله به چه صورت است؟ عرض کنم خدمتتان به طور کلی این مسئله کاملا مشخص است و روشن است که زن در ایامی‌که نمی‌تواند عبادت کند در این ایام وضعیت حالی او و وضعیت روحی او به عبارت دیگر نحوه اتجاه به مبدأ و مقدار نورانیت او با سایر ایام متفاوت است و این مسئله نه تنها اختصاص به زن دارد بلکه مرد هم از همین قاعده مستثنی نیست، علت این که در دستورات سلوکی همه بزرگان تأکید داشتند بر دوام طهارت، وقتی که انسان صبح از خواب بر می‌خیزد تا شب به استثنای وقت خواب که طبعا خواب مزیل طهارت است و موجب حدث می‌شود باید دوام طهارت بر قرار باشد و طهارت باید مستمر باشد، این به این جهت‌است که خداوند متعال در عالم تکوین یک نظامی را پدید آورده است و آن نظام در عالم تکوین لایتخلف است، یعنی تغییر پذیر نیست، بر اساس آن نظام تکوینی نظام تشریع را قرار

داده و این مسئله خیلی مهم است ها! توجه به این مسئله است که موجب می‌شود انسان در بسیاری از موارد خیلی مواظب حرکاتش باشد، خیلی مواظب رفتارش باشد خیلی مواظب گفتارش باشد و خیلی مواظب افکارش باشد، افکار! به خصوص از همه اینها مهم‌تر است چون سرچشمه افعال و اقوال، افکار انسان است وقتی افکار انسان افکار کثرتی شد و بر اساس معیارها و مقدمات عالم کثرت پی‌ریزی بشود، نه! بر اساس توحید و نه بر اساس اخلاق حسنه، بر اساس کثرت بر اساس دوئیت، بر اساس خود محوری بر اساس جلب منافع برای خود و اطرافیان خود، بر این اساس اگر پی ریزی بشود دیگر راه انسان بسته است و آن نظام تکوین در این صورت تأثیر واقعی خودش را و تأثیر حقیقی خودش را خواهد کرد.

نظام تکوین در بدن ما اقتضا می‌کند که در صورت وجود شرایط خاص و ظرفیت مناسب، سلامتی و تندرستی بر جسم ما و بر بدن ما حاکم باشد، سلامتی می‌گویند یک چیز است ولی مرض

انتها ندارد، مرض حدیقف ندارد و یک جا نمی‌ایستد، اما سلامتی یک چیز است کافی است شما ناخن‌تان درد کند دیگر سلامتی از بین رفته درست شد، پس بنابراین برای این که بدن انسان در آن سلامتی و تندرستی بخواهد واقع بشود، هیچ چاره ای که ما نداریم از این که به قوانین و مقرراتی که خداوند آن قوانین را در عالم تکوین برای سلامتی و تندرستی ما وضع کرده و جعل کرده و تدوین کرده و تدوین کرده، نه این که در کتاب نوشته! بوجود آورده، به آن قوانین ما پایبند باشیم ملتزم باشیم، روی غذا غذا خوردن یکی از قوانینی است که خداوند نهی کرده، یعنی معده انسان قبل از این که بخواهد گرسنه بشود هنوز در شکم انسان غذا است، انسان بیاید روی آن یک غذای دیگر بخورد این با آن قوانین تکوینی منافات دارد، روی غذایش ما بیاییم غذا بخوریم ناراحتی‌های زخم اثناعشر و عرض می‌شود که تورم معده یا اختلالات روده و امثال ذلک مبتلا می‌شویم، فشار به قلب می‌آید دستگاه گوارش مختل می‌شود، در شب از قوانین طبیعی و تکوینی این است که انسان غذا کم بخوریم، متأسفانه ما ایرانی‌ها

یا سایر افراد هم نمی‌دانم رسم ما بر این است که بیشتر مهمانی‌ها را ما در شب می‌اندازیم، شبی که باید چند لقمه انسان بیشتر غذا نخورد، شکم خود را از این غذاها پر می‌کند در حالتی که شب برای استراحت است، پس غذای زیاد خوردن در شب با قوانین تکوینی تعارض دارد التفات کردید.

یادم است در خدمت مرحوم آقا بودم یک نفر آمد و از این که بلند نمی‌شود و موفق نمی‌شود برای نمازشب پیش ایشان گلایه داشت، مرحوم آقا از ایشان سوال کردند شب چقدر غذا می‌خوری؟ گفت آقا من گرسنه می‌شوم شب می‌خورم سیر شوم، ایشان فرمودند نه اشتباه می‌کنی! شب باید چند لقمه بیشتر نخوری یک مقداری که معده شما را بگیرد و احساس ضعف نکنید و صبح در عوض بین الطلوعین باید صبحانه به مقدار کافی و خیلی فرمودند: لقمةُ الصَّباحِ مِسمارُ البدن، صبح باید غذا حسابی خورد، این وضعیتی را که خداوند قرار داده است این وضعیت وضعیت تکوینی است یعنی قانون قرار دادند مثل این که فرض کنید که یک

ماشینی از کارخانه می‌آید بیرون یک دفترچه همراه با ماشین آن کارخانه سازنده به انسان می‌دهد و قوانینی در این دفترچه تدوین شده که فرض کنید که من باب مثال ظرفیت این ماشین این مقدار وزن هست اضافه بر این سوار نکنید، سرعت این ماشین این مقدار است بیش از آن نرانید، کیفیت فرض کنید که چرخش چرخها به این نحو است با سرعت زیاد دور نزنید، فنرهای این ماشین قدرت برای این مقدار تحمل بار را دارد بیش از آن بر او تحمیل نکنید، کیفیت سوخت این ماشین باید این‌طور باشد فلان نوع سوخت را به او بدهید، اینها قوانینی است قوانین تکوینی است یعنی قوانین من درآوردی نیست که فرض کنی که حالا که تا امروز این ماشین از این کارخانه می‌آید بیرون چون فلان رئیس و فلان مدیر عامل را دارد قوانین آن این است، فردا که مدیر عامل او عوض شد به جای ٤ نفر می‌شود ٥ نفر سوار کرد نه! به جای فرض کنید که بنزین چون مدیرعامل عوض شده شما نفت هم می‌توانید در آن بریزید نه! این طور نیست نفت بریزید می‌ایستد و موتور از کار می‌افتد، با عوض شدن مدیر قوانین حرکت و

رانندگی تغییر نمی‌کند به جای خودش هست حالا می‌خواهد مدیر عوض شود یکی دیگر به جای آن بیاید یا اصلا مدیری نباشد این را می‌گویند قوانین تکوینی.

یک قوانینی داریم که اینها قوانین اعتباری است مانند قوانین خود آن مدیر در آن کارخانه می‌آید تغییر و تبدلاتی به وجود می‌آورد، یک شخص مسئول فلان قسمت خرید است این را می‌گذارد مسئول تولید، یک شخص مسئول فرض کنید که تفحص کردن چک کردن فلان اشیاءاست این را مسئول فلان جا می‌کند، این تغییر و تبدلاتی که به وجود می‌اورد این تغییر و تبدلات اعتباری است، اما اصل عمل به مقتضای آن مصنوعی که از این کارخانه خارج می‌شود این می‌شود چه؟ این می‌شود قوانین تکوینی، اگر یک راننده به این قوانین عمل کرد این ماشین برای او ۱۵ سال می‌ماند، اگر این راننده آمد به این قوانین عمل نکرد این ماشین در عرض یک سال از بین می‌رود، فنرهایش از کار می‌افتد کمک فنرهای آن از کار می‌افتد، تمام پیچ و مهره‌های آن

شل می‌شود موتورش خراب می‌شود به روغن سوزی می‌افتد در سربالای فرض کنید که فشار بر او زیاد بیاورد اصلا به روغن سوزی می‌افتد، اجزا و ادوات او همه مستهلک می‌شوند اطمینان از بین می‌رود، در عرض یک سال دیگر ماشین را باید بیندازد کنار اوراق شده، چون به قوانین این ماشین عمل نشد به مقرراتی که باید برای این ماشین وضع بشود عمل نشد، خداوند در وجود انسان یک سری قوانینی قرار داده، این قوانین بعضی از آن مربوط به سلامت جسم است، بعضی از آنها مربوط به سلامت روح است و بعضی از آنها مربوط به سلامت هر دو است و هردوی این قوانین در ارتباط با یکدیگر هستند، یعنی با ارتباط با یکدیگر حرکت می‌کنند و جلو می‌روند.

انسان در ارتباط با اطرافیان خودش یله و رها نیست که هر طوری خواست با اطرافیان خودش عمل کند، یک روز بگوید بخندد، یک روز اخم کند، دلبخواهی یک روز قطع کند، دلبخواهی یک روز صلح کند یک روزغیبت و تهمت بزند، روز دیگر بر سر مدارا و آشتی درآید این طور نیست، عمل بر طبق

وظایف این جز قوانین تکوینی است، یعنی وقتی که انسان در ارتباط با شخصی یک عملی را انجام داد، همان طوری که کارخانه در سربالایی می‌گوید فرض کنید که باید سی کیلومتر از این ماشین استفاده کنید ما حالا سربالایی را ۸۰ کیلومتر می‌کنیم، این فشار می‌آورد دفرانسیال [و دیفرانسیل] را می‌زند خراب می‌کند التفات کردید، فشار می‌آورد و موتور را به اختلال می‌اندازد.

این برنامه تکوینی که خداوند قرار داده عمل به این برنامه در مسیر کمال، انسان را به جلو می‌برد و عمل نکردن به این برنامه انسان را یا متوقف می‌کند یا انسان را به سقوط می‌کشاند بخواهیم یا نخواهیم فرق نمی‌کند، وقتی که انسان از حمام بیرون می‌آید وقتی که انسان در جایی گرم هست یا در حمام است وضعیت بدن او الان با محیط گرم انس گرفته نباید فورا در هوای ۱۵ درجه زیر صفر وارد ایوان بشود، چون این هماهنگی که الان در مزاج او پدید آمده مختل می‌شود، الان حرارت بدن که ۳۷ درجه هست و ارتباط آن حرارت با سطح خارجی بدن که فرض

کنید که از ۳۷ هم بالا ٤٠ درجه است یک‌مرتبه می‌خواهد آن ٤٠ درجه به ۱۵ درجه زیر صفر برسد، یک مرتبه ۵۵ درجه می‌خواهد بیاید پایین می‌دانید چه بر سرش می‌آید، آدم بیاید در هوای ۱۵ درجه زیر صفر بیاید و یک‌دفعه بایستد، اتفاق افتاده سنکوپ کردند مردند! چون بدن باید کم کم خودش را با هوای بیرون تطبیق بکند، یک مرتبه در این موقعیت قرار گرفتن این با آن نهاد تکوینی در درون انسان تعارض دارد، یک مرتبه چه می‌شود انسان مریض می‌شود می‌افتد.

روح انسان هم مسئله اش همین‌طور است روح انسان یک قوانینی دارد، در عالم تکوین در عالم تکوین این روح برای رشدش خداوند قانون گذاشته، می‌گوید مگر من این روح را خلق نکردم من که این روح را خلق کردم قانون تکامل آن هم به دست من است یا به دست شماست؟ دست من است، ما در مسیر خودمان که کامل نیستیم و به تمام شرایط وجودی خودمان احاطه نداریم، آن کسی که ما را خلق کرده است او قوانینی را برای تکامل ما آن قوانین را وضع می کند اسم این قوانین را می‌گذارند

شرع، شرع و تشریع عبارت است از سلسله قوانینی که این قوانین از هر جهت انسان را به آن کمال سوق می‌دهد، فلهذا اگر ما در شرع قانونی پیدا کردیم که یا به جنبه ظاهری انسان و ارتباط انسان با اجتماع، یا ارتباط انسان با افراد محیط خودش، یا ارتباط انسان با خودش به کیفیت معامله انسان با خودش اشکالی را به وجود بیاورد که آن اشکال نقص تلقی بشود در این مسیر، این قانون نمی‌تواند قانون اسلامی‌باشد، یعنی اگر فرض کنید که من باب مثال فرض کنید که فلان فقیهی می‌گوید شنیدن صدای موسیقی اشکال ندارد هیچ اشکالی ندارد، هر چقدر می‌خواهید بشنوید. من یک جزوه بود چند سال پیش مطالعه می‌کردم یکی از همین آقایان در قم، عده‌ای آمده بودند پیش ایشان و با ایشان مصاحبه کرده بودند، یکی از افراد مشهور است این نحوه موسیقی که الان در رادیو و تلویزیون هست و مستهجن ترین نوع اقسام موسیقی را گاهی ما از همین وسایل وسایل در این مملکت می‌شنویم این آقا به آن مسئولین، به آن افرادی که آمده بودند و از طرف یک مجله با ایشان

مصاحبه کرده بودند گفته بود اینها دیگر عادی شده باید بیایید برنامه‌های شادتر و بهتر و موسیقی‌های قشنگ‌تری باید بیاورید التفات می‌کنید، خب این هم یک دسته علی کل حال حسابشان با خدا است.

وقتی شما موسیقی را می‌شنوید این موسیقی کدورتی در دل شما به وجود می‌آورد اگر هزار فقیه بیایند بگویند که این موسیقی اشکال ندارد، دیگر حرف کسی را شما قبول نکنید کدورت آمد وقتی کدورت می‌آید یعنی این با قانون تکوینی منافات دارد التفات کردید، دیدن بعضی از صور برای انسان خیالات می‌اورد این خیالات موجب می‌شود که ذهن انسان در نماز در ذکر در امثال ذلک که باید تمرکز پیدا کند ترکز پیدا کند در یک جا جمع باشد و عبور کند، اینها می‌آید و انسان را دور می‌زند ذهن را مشغول می‌کند و نمی‌گذارد حرکت کند، اینها از نقطه نظر رشد و کمال می‌شود مانع پس اینها با قوانین تکوینی چیست؟ منافات دارد، حالا این صور هر جا می‌خواهد باشد در تلویزیون جمهوری اسلامی باشد یا در تلویزیون آمریکا باشد هیچ فرقی نمی‌کند، شراب حرام است این شراب چه در

مملکت جمهوری اسلامی باشد حرام است یا این که این شراب در دول کفر و آمریکا باشد حرام است، زنا حرام است چه این زنا در جمهوری اسلامی‌باشد، در حکومت امیرالمؤمنین و پیغمبر باشد حرام است یا این که فرض کنید در بلاد کفر باشد حرام است، حرام حرام است فرقی نمی‌کند حرام مانع وصول است حرام مانع است، صحبت کردن غیبت کردن افکار خلاف در ذهن آوردن، افکاری که مربوط به عالم کثرت است افکاری که از او بوی دوئیت و افترا بر می‌خیزد، جدا کردن تمام اینها با آن تکوینی که خدا برای حرکت انسان قرار داده تعارض دارد، شما نگاه می‌کنید می‌بیند یک سال همین طوری می‌گذرد ولی وقتی نگاه می‌کنی به عقب، می‌بینی با یک سال پیش فرقی نکردی چرا؟ خب عبور نکردیم همان کارهای‌قبل را داریم انجام می‌دهیم، همان تفکرات سابق الان در ما هست حرکت نمی‌کنیم، قدم‌ازقدم برنمی‌داریم، برای حرکت و برای رشد باید انسان ملتزم باشد به این که به قوانین به قوانین تکوینی، به قوانین که خدا قرار داده عمل کند، اینجا اگر عمل

نکردیم آن دنیا حالیمان می‌کنند خیال نکنید که حالا از زیر چیز فرار می‌کنیم من خودم را می‌گویم و هم سایر افراد، این‌طور نیست قضیه.

اگر آمدیم در این دنیا عبور کردیم و بار خود را بستیم خب این انسان به آن مطلوب خواهد رسید، والا آنجا قدم به قدم انسان را نگه می‌دارند قدم به قدم نگه می‌دارند و می‌گویند نمی‌توانی عبور کنی و وقتی هم عبور می‌کند چون دراین دنیا عبور نکرده نصیب را نمی‌برد، هم در آنجا ما به انواع شدائد مبتلا هستیم و هم نتیجه مطلوب عائد نخواهد شد، این مسئله که عمل به قوانین از شرایط لاینفک و جدانشدنی سلوک است، این مسئله یک مسئله اساسی در حرکت سالک باید مطرح باشد، یعنی ما باید بدانیم سرمان را پایین نیندازیم در برف سرمان را فرو نکنیم، باید بداینم که از یک جا رفتن وعبور کردن سر خود پایین انداختن است، توجه نکردن ترتیب اثر ندادن سر خود پایین انداختن است، احکام و مقدرات دست من و شما نیست، که ما بگوییم ای‌کاش این‌جور بودیم ای‌کاش این‌جور بودیم ای‌کاش آن‌جور، این حرفها نیست! نه آمدن ما در

اختیار خودما بوده و نه بسیاری از مسائل در اختیار ما است، اگر آمدیم خودمان را با آن چه را که خداوند برای ما مقدر کرده تطبیق دادیم دادیم و الا سرمان کلاه رفته است، هیچ فایده‌ای هم ندارد والا سر ما کلاه رفته.

این مسئله، که البته این مطلبی را که خدمت‌تان عرض می‌کنیم این یکی از اصولی است که به نحو اجمال فعلا عرض کردیم بعدا ان‌شاءاللَه در صحبت‌ها مانند یک اصل که صدق در سلوک است و این هم یک اصل متعابعت قوانین تکوینی در سلوک، که این هم یک اصل بسیار مهمی‌است این را ان‌شاءاللَه بعدا باید در جلسات متعددی راجع به این مسئله و مطالبی که در حول و حوش آن هست راجع به آن صحبت بشود.

آنچه که مورد نظر حقیر بود در طرح این مسئله راجع به سوال او این است که خداوند متعال مرد را به یک شکلی خلق کرده است و زن را به شکل دیگری و هر کدام از اینها در جای خودش صحیح است، هر کدام از اینها در موطن خودش درست

است، برای مرد و زن از نقطه نظر ارتباط با پرودرگار فرق نمی‌کند، باید این ارتباط در راستای طهارت باشد در راستای تتطهر باید باشد، شخصی که وضو ندارد این شخص ارتباطش با پروردگار قطع است، حالا قطع قطع هم نباشد ضعیف است اگر در یک مجلسی حالی بیاید به همه می‌خورد به این یکی نمی‌خورد این است قضیه چون طهارت ندراد، لهذا گفتند که انسان می‌تواند وضو بگیرد اگر نمی‌تواند تیمم کند، تیمم را هم وسیع کردند باید بر خاک و سنگ باشد اگر نشد فرض کنید که بر چوب باشد، اگر نشد دیگر بر هر چیزی باید تیمم را انسان انجام بدهد، بر فراش است می‌خواهد استراحت کند باید وضو بگیرد و بعد به فراش برود، حالا اگر دوباره احتیاج به وضو پیدا کرد می‌گویند نیاز نیست دوباره بلند شوی بروی وضو بگیری همان جا دست را به همان لحاف و اینها بزند، وقتی که نمی‌تواند مشکل است برود به آن مقدار آمدن وضو گرفتن وارد فراش شدن به آن مقدار کفایت است، بقیه را می‌گویند تیمم کنی به حساب وضو برایت می‌نویسند التفات کردید، این حال باید محفوظ باشد اگر انسان جُنب می‌شود

باید غسل کند فورا نباید به تأخیر بیاندازد اگر می‌بیند حتی نمی‌تواند باید تیمم کند، بعد حالا فرض کنید که دسترسی به آب و این چیزها بخواهد داشته باشد در آن موقع ارتباط انسان با پروردگار قطع است چون طهارت ندارد التفات کردید.

این مسئله مسئله تکوین است، یعنی اگر فرض کنید که من باب مثال پیغمبر هم بیاید و بگوید من حالا این را برداشتم او هم حق ندارید این چنین کاری بکند چون پیغمبر که به جنگ تکوین نمی‌تواند برخیزد کار پیغمبر التفات کنید خیلی مسئله دقیق است کار پیغمبر فقط راهنمایی در حرکت به سوی کمال است در قوانین تکوینی.

خدمتتان عرض کردم اگر مدیر کارخانه عوض بشود نمی‌تواند بیاید قوانین آن کارخانه را بیاید چه کار کند؟ عوض کند قوانین ماشین را، یک ماشین را شما می‌توانید فرض کنید که ۳۰۰ یا ٤۰۰ کیلو به او بار بزنید، مدیر بعدی می‌آید می‌گوید من اجازه می‌دهم شما ۱۰۰۰ کیلو هم بار بزنید خب یا این اشتباه می‌کند یا او اشتباه می‌کند، بالاخره آهن همین

است فنر همین است، شرائط و اجزایی که الان در این ماشین قرار دارند فرق نکرده، پس یا این اشتباه می‌کند یا این اشتباه می‌کند و اینجا است که باید فرد بصیر و خبیر که به قوانین اطلاع دارد او راهنمای انسان باشد، برای همین مسئله است برای همین است که بر اساس اعتبارات، بر اساس تخیلات بر اساس منافع، بر اساس مصالح، قانون را این‌طرف و آن‌طرف نکند، چطور شد تا دیروز فلان چیز حرام بود اما الان از واجب هم واجب‌تر است؟ چطور شد تا دیروز من باب مثال فلان قضیه خیلی بد بود اما الان خوب می‌شود چرا؟ فرقی نمی‌کند، چطور شد فلان چیز تا دیروز خیلی واجب بود عمل به آن عرض می‌شود که خیلی مستحسن بود بلکه از اوجب واجبات بود ولی الان خلافش عمل می‌شود و خلافش ... چرا؟ این معلوم می‌شود چیست؟ معلوم می‌شود یا دیروز اشتباه بود فلان کار یا الان اشتباه است، یا دیروز این عمل خلاف بود یا الان، زمانه که همان است خورشدی می‌گردد ماه می‌گردد گردش زمین ٢٤ ساعت است ٢٥ ساعت که نشده، شرایط که فرقی نکرده، قانون قانون است دیگر اگر

قرار باشد یک قانونی از طرف یک ولی‌خدایی به شاگردانش ابلاغ بشود، آیا می‌شود این قانون با رفتن ولی خدا برگردد و ضد قانون بشود؟ مرجح ضدش بشود راجح، ضدش بشود ارزشمند، این نمی‌شود این‌طور که، پس بنابراین یا حرفی که او زده اشتباه است یا حرفی که الان فرض کنید که من می‌زنم اشتباه است، نمی‌شود هر دوی اینها خلاف باشد، هر دوی اینها درست باشد این نمی‌شود، که یکی از اینها طبعا با تکوین مخالف است طبعا مخالف است.

آن وقت روی این جهت مطلبی را که مرحوم آقا در ارتباط با مسئله تعلق و ربط عبد با پروردگار در مورد زن می‌فرمایند او این است که در ایامی‌که زن دچار ناراحتی است در آن ایام ارتباط ضعیف است و در این مسئله در روایات هم به آن اشاره شده نسبت به این مسئله، فلهذا برای این که زن بتواند این ارتباط ضعیف را به حداقل برساند خب این راه دارد در نظام تکوین خداوند این جور مقرر کرده است که اگر زن حامله باشد ارتباط او با پروردگار بیشتر از غیر حمل است این یک مسئله واقعی است، اگر زن

بچه شیر بدهد این ارتباط زن با پروردگار قوی‌تر است از این که شیر ندهد، حالا جهتش چیست؟ یا به خاطر آن نفس معصومی‌است که الان آن نفس را در درون خود یا بیرون و با او ارتباط دارد یا به خاطر این مسئله است، یعنی آن نفس معصوم تنها عصمت را در خود ندارد از برکات آن عصمت مادر را هم بهره‌مند می‌کند نصیبی هم برای مادر می‌گذارد و این کاملا مشخص است که روحیه وجنات سیما، چهره، خصوصیات، کیفیت تعلق، کیفیت ربط و ارتباط یک زن در هنگام حاملگی و در هنگام شیردادن این بیشتر است این مسئله واقعی است، مرحوم آقا این مطلب را در این جا می‌خواهند تذکر بدهند برای این مطلب و برای رسیدن به این قضیه خب مشخص است وقتی که فرض کنید یک نفر در طول ماه ده روزش را نتواند نماز بخواند، هشت روزش را نتواند نماز بخواند، این هفت روز و هشت روز و ده روز کم نیست، یعنی ثلث عمرش را در ارتباط بسیار کمی با خدا دارد به سر می‌برد و سپری می‌کند، این یک مسئله است دیگر این یک مطلب است خب برای این باید فکری کرد فکر چیست؟ این ارتباط باید

قوی بشود قوت این ارتباط به این است که آن راهی را که خداوند قرار داده انسان از آن راه حرکت کند، البته توجه به این نکته خیلی اهمیت دارد و منظور ایشان قطعا این نیست که در زن در هرحالی و به هر کیفیتی ولو به هر مرضی بخواهد بیافتد و به هر خطری بخواهد بیافتد باید حمل بردارد و .. چطور این که برخی از مخدرات این طور تصور کرده بودند ناراحتی‌هایی برای ایشان پیدا شده بود، من یادم است مرحوم آقا ایشان فرموده بودند ما این را برای شما که نگفتیم، باید لحاظ مسائل عقلی و منطقی، منطقی نه این که به اصطلاح گول زننده نه! لحاظ مسائل منطقی ازطرف اهل خبره ازطرف پزشکان، پزشکان دلسوز نه افرادی که خب بر اساس تخیل و هوی و هوس و مسائل خارجی و فلان و شایعات و اینها چیز می‌کنند، اینها در تحت تأثیر فرهنگ منحط غرب اینها در جوامع اسلامی‌فعالیت می‌کنند نخیر! در صورتی که پزشک متخصص حمل را برای انسان مضر بداند در آنجا مسئله این‌طور نیست، در صورتی که ناراحتی برای انسان پیدا بشود به نحوی که نتواند

از عهده بربیاید در آنجا این‌طور نیست مسئله این‌طور نیست، اگر وضعیت انسان به این نحو باشد که بتواند موقعیت مناسب را برای خودش فراهم بکند و نکند اینجا ضرر کرده، اما اگر به یک نحوی باشد که چاره‌ای نداشته باشد از این که به همین وضعیت ادامه بدهد و ازاین نعمت محروم باشد حکم او حکم مریض است و خداوند نسبت به مریض حکم دیگری دارد.

کسی که دارای صحت وسلامت است باید نماز را ایستاده بخواند ولی شخصی که مریض است وظیفه او نشسته است و اگر شخص مریض بلند شود و با وجود دیسکی که دارد و ایستادن برای او اشکال دارد، نماز را ایستاده بخواند نماز او باطل است و باید نشسته خوابیده بخواند چرا؟ چون مخالفت با حکم خدا را کرده و خدا از او این را خواسته، من بارها با مرحوم آقا رضوان اللَه علیه در بیمارستان بودم، پزشک می‌گوید برای شما وضو اشکال ندارد ما لگن می‌بردیم برای ایشان و وضو می‌گرفتند، می‌گفت اشکال دارد سنگ می‌بردیم و روی سنگ تیمم می‌کردند، یک مرتبه خاک تیمم بردیم پزشک آمد

گفت این خاک در بیمارستان خوب نیست، باشد! این موجب ... ایشان فرمودند که ببرید یک سنگ بیاورید التفات می‌کنید، این را می‌گویند منطقی عمل کردن، مطابق با عقل عمل کردن، الان خداوند اراده و تقدیرش بر این تعلق گرفته که این عبدش را به این وضعیت قرار بدهد خب باید به همین وضعیت عمل کرد با قوانین همین موقعیت انسان باید انجام بدهد و اگر خلاف بکند مسئول است، بارها ایشان نماز را در خوابیده خواندند بدون این که حرکتی بکنند، نماز را با تیمم خواندند بسیاری از اوقات من ایشان را تیمم دادم ایشان دستش را نمی‌توانست حرکت کند، آیا این نمازی که الان به این کیفیت می‌خوانند مرتبه آن پایین‌تر از وقتی است که نماز را ایستاده می‌خواند و با صحت و سلامت و شرایط نخیر! این‌طرو نیست فرقی نمی‌کند، ما در آن سفر اولی که در خدمت ایشان من حدود ۱۷ سالم بود مدینه مشرف شدیم مکه مشرف شدیم، در مدینه یکی از افرادی که در همان کاروان بود دچار ناراحتی بود نارحتی اگزما بود، بدنش دارای این ناراحتی بود و جراحت می‌کرد

و یک روز آمد پیش مرحوم آقا خیلی مرد متین و مؤدب و بافرهنگ و نسبتا باسوادی هم بود گفت که آقا سفر سفر حج است و خلاصه ما حالا می‌خواهیم احرام ببندیم دیگر نزدیکهای حرکتمان بود از مدینه به مکه، می‌خواهیم احرام ببندیم با این وضع، حالا چطور می‌شود حج‌مان اینها، میدانم که این وظیفه ما جدا است، ولی من دلم می‌خواهد یک حجی انجام بدهیم یک احرامی‌داشته باشیم یک وضعیتی که به ما بچسبد، آخر با این وضعیت احرام گذاشتن و با این چیز بدن، یک دعایی شما بکنید که خداوند خلاصه این مسئله را برای ما به نحو دیگری، مرحوم آقا اول هیچی نفرمودند بعد یک قضیه‌ای نقل کردند ایشان فرمودند مرحوم ظاهرا یکی از بزرگان ظاهرا مرحوم حاج ملافتحعلی سلطان آبادی منظورشان بود ایشان می‌گفتند ایشان دارای همین ناراحتی شما بود و به همین کیفیت ناراحتی و در دستش بود، این حرکت می‌کند برای حج تا می‌آید و می‌رسد به میقات که می‌خواهد از میقات احرام ببندد، می‌گوید خدایا ما می‌خواهیم خلاصه در این حج حواس‌مان دنبال این تطهیر کردن دست واینها نباشد بیشتر حواسمان ...،

این حج را برای ما یک حجی قرار بده که مشکلی برای ما پیش نیاید تا این چیز را می‌کند یکدفعه نگاه می‌کند می‌بیند که در دستش هیچی نیست هیچ تمام شد، می‌رود غسل می‌کند غسل احرام انجام می‌دهد و می‌رود در آن، حالا هر چه بوده در همان میقات، در همان جا احرام می‌بندد و حرکت می‌کند خوب می‌شود یعنی به طور کلی دیگری آثاری نبوده، می‌رود برای حج و برای مدینه و بعد حج و مکه و اینها را انجام می‌دهد برمی‌گردد، همین که از میقات می‌خواهد بیاید بیرون یعنی از آن دایره‌ی حجش تمام می‌شود و به سمت منزلش به آن نقطه می‌رسد که اول دعا کرده بود یکدفعه دوباره برمی‌گردد می‌بیند دوباره خون راه افتاده و همین مسائل پیدا شده، ایشان به اصطلاح این داستان را نقل کردند برای آن شخص او گفت آقا ما هم از شما همین را می‌خواهیم ما هم از شما می‌خواهیم که شما این کار را کنید، مرحوم آقا یک خنده‌ای کردند بعد آمدند نظر خودشان را مطرح کردند، ببیند چقدر واقعا عالی خب آن شخص درست است از بزرگان است از اهل

معرفت است، سلطان آبادی می‌دانید کی بود؟ ایشان شخصی بود که وقتی در نجف ...، ایشان در زمان بله حدود صد سال پیش، ایشان در نجف در زمان مرحوم نائینی یا قبل از نائینی و مرحوم آقا محمدحسین کمپانی خلاصه در همان زمانها بعد از شیخ انصاری و اینها بوده یا همان زمانها، بسیاری از بزرگان نجف به درس تفسیر او شرکت می‌کردند، این که من می‌خواهم خدمتتان عرض کنم به خاطر این است که متوجه بشویم آن مکتبی را که بزرگان، آن مکتب را در اختیار ما گذاشتند قدرش را بدانیم و سرسری با مسائل او برخورد نکنیم، این منظور حقیر است، ایشان بزرگان نجف به درس تفسیرش شرکت می‌کردند همین مرحوم آخوند ملا فتحعلی سلطان آبادی، مرحوم نائینی می‌فرمایند که در اول ماه رمضان ما شنیدیم شبها ایشان در منزلشان درس تفسیر می‌گویند، گفتیم حالا بر حسب اتفاق این از ایشان تعریف می‌کنند برویم ببینیم ایشان چه می‌گویند، می‌گفت به اتفاق یکی دو نفر ما رفتیم دیدیم جمعیتی در حدود بیست نفر سی نفر بیشتر نیست، ایشان یک آیه را مطرح کردند و در اطراف

این آیه یک ساعت صحبت کردند جلسه تمام شد، می‌گفتند جوری ایشان این آیه را در این یک ساعت تفسیر کرد که ما وقتی بیرون آمدیم گفتیم به عمرمان یک هم‌چنین معنایی به ذهن ما خطور نکرده بود از این تفسیر عجیب و جالبی که این مرد بزرگ کرده بود، فردا شب رفتیم دوباره دیدیم همان آیه را ایشان معنا کرد و یک تفسیر دیگری کرد، اصلا یک برداشت دیگر یک‌قضایای دیگر یک نحوه تعریف و تبیین دیگر، ما خیلی تعجب کردیم دیدیم عجیب! این چه معنایی بود اصلا معنایی که امشب کرد با دیشب ارتباطی نداشت و هر دو جلسه را از یک آیه دارد بحث می‌کند این خیلی عجیب است، ایشان می‌گوید ما شب سوم رفتیم دیدیم دوباره همان آیه را بحث کرد و یک تفسیر دیگر کرد یک ساعت دارد درباره آن صحبت می‌کند، شب چهارم همین طور تا سی‌شب، سی‌شب ماه رمضان این مرحوم ملا فتحعلی سلطان آبادی یک آیه را سی‌جلسه تفسیر کرد و هر جلسه آن با جلسه قبل آن تفاوت داشت، اصلا یک هم‌چنین چیزی خیلی به نظر بعید می‌آید،

وقتی سی‌جلسه تمام شد ایشان فرمود معسور است در روایت است که قرآن هفتاد بطن دارد من توانستم فقط سی بطن آن را برای شما بیان کنم، چهل بطن دیگرش را باید جای دیگر بروید، یعنی پیش امام بروید که برای شما بیان کند، که هفتاد بطن به اصطلاح در اینجا داشته باشد این یک هم‌چنین مردی بود، این مرحوم ملا فتحعلی این‌طوری است، ولی شما ببینید وقتی می‌خواهد حرکت کند برای حج از خدا می‌خواهد که ناراحتی های او را برطرف کند که بتواند در حج حجی انجام بدهد که خلاصه فارغ البال باشد ذهنش خالی باشد.

اما مرحوم آقا می‌فرمودند ولی بعضی‌ها کار دیگری می‌کنند بعضی‌ها همه را از خدا می‌دانند التفات کردید، یعنی می‌گوید خدایا الان مریض کردی خب مریض کردی، ما حج را با همین مرض انجام می‌دهیم چرا دعا کنیم خوب بشویم چرا؟ خب خودت داری می‌بینی خودت داری وضع ما را می‌بینی، اگر نیت تو و اراده تو بر این است که با همین وضع حج کنیم چرا ما بیایم خلاف اراده تو و خلاف نیت و قصد تو طلب بهبودی کنیم برای‌مان

چرا؟ و آیا این حجی را که ما الان داریم انجام می‌دهیم در صورت طهرات ثوابش بیشتر است؟ اگر دست ما فرض کنید که مجروح نباشد و حج انجام بدهیم آن موقع ارتقاعش، تأثیرش، علّوش، درجاتش بیشتر از این که است که الان باشد، مگر تأثیر و درجات و اینها به دست او نیست اگر به دست او است پس چرا ما فضولی کنیم در کار او؟ چرا ما بیایم بگوییم خدیا من این‌طوری کن؟ می‌گوید به دست من است دیگر وقتی به دست من هست، چرا انسان بیاید همان غیر آن مسیری را که خداوند برای او تقدیر کرده غیر از آن مسیر را خواهد انتخاب کند.

لهذا دیده شده است در یک هم‌چنین مواردی در یک هم‌چنین مواردی، بهر این افرادی که در سلوک دارای این خصوصیات هستند بیشتر است از آنهایی که اینها را ندارند، فلهذا اگر زن در وضعیتی باشد که نتواند حمل بردارد، مشکل است برایش ناراحتی دارد، ناراحتی عصبی دارد برای او ضرر دارد، برای جسم او ضرر دارد و اصلا توان برای حمل را ندارد این مسئله مستثنی است، یعنی خداوند با او همان

خواهد کرد که با شخصی که نه! دارای حمل است و دارای خصوصیات است و این مسائل فرق می‌کند، این جواب از آن سوال اول [است].

و اما این مطلبی را که، عرض کنم که این بعضی از این مخدرات فرمودند که راجع به مسائلی که در ارتباط با قضایای زوجیت و متابعت از شوهر و اطاعت از شوهر مطرح شده است در چهارچوب رفاقت اگر انجام بشود دیگر جایی برای این حرفها نیست، البته شکی نیست که اصل و اساس زندگی، این اصل و اساسش بر پایه رفاقت است و از این جهت این مطلب صد درصد صحیح است، باید ارتباط بین زن و شوهر بر اساس رفاقت باشد و غیر از این اگر باشد اصلا غلط است و زن در صورتی حرکت دارد و رشد دارد که رفیق باشد برای مرد و مرد در صورتی این زندگی برای او بهره بیشتری دارد که با زن رفیق باشد. رفیق بودن می‌دانید یعنی چه؟ رفیق بودن یعنی در ذهن مرد یا در ذهن زن دوئیت خطور نکند، دوئیت جدا بودن خطور نکند، افتراق خطور نکند برای خود خواستن خطور نکند، اینها همه بار رفاقت منافات دارد، کاری را که انجام

می‌دهد کأن او دارد انجام می‌دهد، کاری که او دارد انجام می‌دهد کأن این دارد انجام می‌دهد، خود را یک واحد در دو جسم احساس کند، اینهایی که خدمتتان عرض می‌کنم اینها مطالبی نیست که از خودم دارم می‌گویم اینها مطالبی است که از مرحوم آقا رضوان اللَه علیه شنیدم و همین‌طور از سایر بزرگان و تجربه سلوکی در ارتباط با بزرگان این مطالب را به ما اینها می‌فرمودند.

بارها من گفتم که هر چه صمیمت در زندگی بیشتر باشد نزول ملائکه در آن زندگی بیشتر است، و این هم جزو همان قوانین تکوین است، یعنی فقط خدا نخواسته یک کلاهی سر زن بگذارد و یک کلاهی سر شوهر بگذارد و این حرفها را بگوید که حالا اجتماع و مسائل داخلی به یک نحو بگذرد و دیگر اینها یک چند سالی که در این جا هستند سرشان گرم باشد، نه! اصلا سعادت مرد و سعادت زن به این است که در مسائل بین خودشان رفیق باشند، سعادت در این است حرکت در این است با ذهن آشفته نمی‌شود انسان پیش خدا برود، با ذهن

آشفته انسان نمی‌تواند قدم بردارد، با ذهنی که در او افکار خلاف است برای انسان شرایط مناسب حاصل نخواهد شد.

یکی از رفقا که چشم باطنی او باز شده بود به من می‌گفت می‌گفت هر وقت که مسئله‌ای در زندگی ما اتفاق می‌افتد من نگاه به زنم می‌کنیم می‌بینم چهره او عوض شده، چهره او عوض شده این او نیست، وقتی که بین ما صلح برقرار می‌شود می‌بینم یک‌مرتبه چهره او برگشت شده خیلی سریع، از افرادی که اشخاص را به صورت حیوان برزخی خودشان می‌دید و نه تنها ایشان افراد عدیده و این مسئله تجربه شده است، شاید در میان شما ها یا همه شما و ما این مطالب را کم و بیش تجربه کردیم و احساس کردیم، چون مسائل نفس خب یک مسائلی نیست که پوشیده بماند، مشخص است خصوصیات نفس مشخص است، آثار تکوینی که بر حرکت و سیر انسان واقع می‌شود آثار تکوینی‌مشخص است قابل پوشش نیست، این همه که من در این مدت شش سال فریاد می‌زدم ولی خدا اثراتش محسوس است برای همین جهت است، ولی خدا بخواهد نخواهد

افراد می‌فهمند که این ولی هست یا نه، الان در این تنگ آب است درست شد، یکی می‌گوید آقا در این آب نیست خب من آب را برمی‌دارم می‌ریزم در لیوان میگویم آقاجان بفرمایید میل کنید، ببینید آب هست یا نه! رفع عطش می‌کند یا نه! یا نه باز دراین هم حرف است، این آب است دیگر رفع عطش هم می‌کند وقتی که رفع عطش کرد، می‌گوییم حالا رفع عطش شد حالا معلوم شد آب است.

آثار ولی خدا، این آثار آثار تکوینی است، این نیست که زید بن‌ارقم بیاید و بگوید این ولی است و کار تمام است، خودش خودش را باید نشان بدهد، افرادی که پیش مرحوم آقا رضوان اللَه علیه می‌رفتند اینها اصلا نمی‌دانستند آقای حدادی وجود دارد، استاد آقا است و وصیت به آقا کرده یا نکرده اصلا این حرفها را نمی‌دانستند چیست، تا می‌رفتند پیش آقا می‌نشستند یک ساعت پیش ایشان بودند می‌فهمیدند این فرد غیر عادی است، اصلا آقای حداد را نشناخته بودند اصلا اقای حداد را قبول نداشتند التفات می‌کنید، اینها یک آثار تکوینی است،

حالا همه چیز عوض شده یک چرند دیگر از آب درآمده، کسی که ولی نیست از ده فرسخی داد می‌زند، حرکاتش نشان می‌دهد از پیشانی او پیدا است، مسئله این نیست که زید بگوید این‌طور این‌طور بشود، عَمر بگوید خلافش این‌طور بشود، بکر بیاید یک حرف دیگر بزند این‌جور [بشود] این حرفها نیست، این حرفها آثار تکوینی دارد مسائل نفس و مسائل انسان همه اینها آثار تکوینی دارد، یعنی انسان وقتی که به آن قوانین تکوین عمل کند به قوانینی که خدا گفته عمل کند این یک اثر تکوینی دارد، در صحبتش مسئله پیدا می‌شود درنگاهش قضیه پیدا میشود، در ارتباط با ا فرادش مسئله فرق می‌کند التفات کردید، در کیفیت افکارش مطالب تفاوت می‌کند.

من در یکی از همین شبهای ماه رمضان بود در همین دعای ابوحمزه، راجع به کیفیت تأثیری که، کیفیت تأثیری که مسئله ولایت ولایت ائمه علیهم السلام، ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام در انسان به وجود می‌آورد، در آن کیفیت یک شب یک صحبتی می‌کردم، گفتم یک کتابی قبلا در زمان سابق این

کتاب طبع شده بود، کتابی بود به نام" لماذا اخترتَ مذهبَ الشیعه مذهبَ اهل البیت" این کتاب کتابی عربی است، برای یکی از همین قضات سوریه، قاضی انتاکی ایشان این کتاب را نوشته و مرد سنی بوده و بعد مستبصر می‌شود و شیعه می‌شود و کتابی می‌نویسد در حقانیت مذهب اهل بیت، کتاب می‌نویسد چرا اختیار کردم مذهب شیعه را مذهب اهل بیت را، کتابی است بسیار شیرین و جذاب به عقیده من کسی این کتاب را بخواند تا تمام نکرده کنار نمی‌گذارد، ما هم این کتاب را بیست ساله بودم قضیه مال ۲۵ سال پیش بوده تقریبا، همان حدودها بودم این کتاب به دستم رسید و واقعا تا تمام نکردم کنار نگذاشتم، بعد هم شنیدم که اخیرا هم به فارسی ترجمه شده، خب این کتاب را شما نگاه کنید صفحه اولش عکسش هست، عکس نویسنده در وقتی که قاضی بود قاضی دمشق بود و خب به همین امور قضاوت و اینها اشتغال داشت، واقعا به این چهره نگاه می‌کردی انگار به چهره عمر داری نگاه می‌کنی چشمها تیز، ابروها در هم رفته، صورت برافروخته

واقعا انسان را به یاد همان صدر اسلام می‌انداخت و آن به اصطلاح بزرگانی که در آن وقت خلافت را از امیرالمؤمنین غصب کردند، آخر کتاب آن عکسی را که مستبصر شده و برگشته و متحول شده را انداختند، صورت افتاده چشمها برگشته، حالت چشمها عوض شده آدم اصلا خوشش می‌آید به این نگاه کند، این صفحه اول خدایا این است صفحه این این است، خب این آمپولی که مصرف نکرده دوایی که نخورده، مریض که نشده چی شده که از این صفحه متحول شده باین صفحه چیست؟ این بخاطر ولایت است، ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام انسان را به این صورت درمی‌آورد، اصلا اثر تکوینی است ها! نمی‌دانم کتاب شاید داشته باشم بایدداشته باشم، نمی‌دانم کجاست اگر متوجه این قضیه بودم که نقل کنم حتما کتاب را می‌آوردم که نشان شما بدهم، نشان مخدرات بدهم تا واقعا همه نگاه کنید ببینید، اصلا تفاوت تفاوت از زمین تا آسمان است تفاوت، این برای چیست؟ برای قبول حق است حق قبول کردن در چهره انسان اثر می‌گذارد، حق را انسان رد کند چهره را برمی‌گرداند چهره برمی‌گردد.

گاهی شده من در ارتباط با بعضی از افراد خب می‌آیند در اینجا، وقتی که می‌خواهم صحبت کنم اول یک نگاه به صورت او می‌کنم که چه حالی دارد، حال قبول دارد یا حال حال قبول ندارد میگویم آقا بلند شو برو، حال قبول دارد خب می‌شود انسان با او صحبت کرد و اگر حال قبول داشته ده ساعت صحبت کنیم فایده ندارد، ده ساعت حرف بزنی فایده ندارد.

یک روز مرحوم‌آقا به من فرمودند چرا فلانی چرا شما وقتی که صحبت میکنی وقتی که حرف می‌زنی مطالب را پایین می‌اوری پایین می‌اوری پایین می‌آوری به یک نحوی که دیگر مسائل مشخص می‌شود، مصادیق مشخص می‌شود و انسان باید یک قدری کلی‌تر صحبت کند یک قدری ...، حالا مصداق هم تعیین نکرد نکرد اشکال ندارد، گفتم آقا اگر مصداق تعیین نکنم نمی‌فهمند، توجیه می‌کنند در را به دیوار می‌زنند دیوار را به بیابان می‌زنند، در صدد توجیه و تأویل برمی‌آیند مرحوم آقا فرمودند آقاسیدمحسن تو حرف خودت را بزن و کاری به

کسی نداشته باش، آن کسی که در مقام قبول کردن است قبول می‌کند و می‌فهمد و آن کسی که دقت کنید آن کسی که در مقام فهمیدن نیست اگر هزار مرتبه مصداق تعیین کنی نخواهد فهمید، عبارت ایشان بود اگر هزار مرتبه مصداق تعیین کنی این نخواهد فهمید این برای چیست؟ چون نمی‌خواهد قبول کند، آمده پرده انداخته بین خودش جدا کرده‌حالا شما هر چه [می‌خوای] حرف بزن، انگار به دیورا داری حرف می‌زنی خودت را خسته کردی، زحمت زیاد کشیدی، انسان لازم نیست دیگر حرف بزند و یا صحبت کند، در این مسئله حرفی نیست که باید بین زن و مرد باید رفاقت باشد، ولی اشکال این جا است اشکال در این جا است که انسان در هر جریانی و در هر مسئله ای باید بر اساس قوانین مندرج همان جریان باید عمل کند التفات کردید، در ارتباط با خودش باید بر اساس قوانین منطبق با خود باید حرکت کند، نباید بگوید که من چه کاری به دیگران درام هر چه می‌خواهند بخورند هر چه می‌خواهند ... نه! انسان در ارتباط با خودش باید به آن چه که خداوند تکلیف کرده عمل کند، حساب

عبادتش، حساب رسیدن به تندرستی‌اش به سلامتش به عباداتاتش به خوابش به بیداریش به کارهایش باید حساب همه مشخص باشد، در ارتباط با دیگران باید طبق قوانین و طبق مقررات منطقی باید عمل کند، قانون باید بگذارد چه نحوه با دیگران ارتباط داشته باشد، آیا این است که گوشی تلفن را بردارد و یک ساعت و نیم با یکی صحبت کند، آیا این جزو قانون است؟ آیا بلند بشود هر روز فرض کنید که طرف دو بعدازظهر خوابیده، بلند بشود در بزند آمدم می‌خواهم بیایم در منزل شما، این جزو قانون است؟ به پای رفاقت می‌خواهم بیام با ایشان احوالپرسی کنم، آقا احوالپرسی که ساعت سه بعدازظهر ندارد آقاجان، سه بعدازظهر برو در منزل، آیا فرض کنید که هر حرفی را به هر کسی بزند و بعد به حساب رفاقت بگوید که ما ... نه! حرف زدن حساب دارد پشت سر هر کسی نباید صحبت کرد، رفت و آمد انسان باید طبق قوانین و طبق قوانین منطقی باید همه حساب داشته باشد، خواب انسان بیداری انسان، ارتباط انسان با دوستان باید طبق قانون باشد، قانون

منطقی قانوین که عقل او و آن سیره بزرگان بتواند تأیید کند این نحوه ارتباط را، باید به این کیفیت باشد.

قوانین مرتبط با تربیت اطفال باید بر اساس قوانین منطقی و قوانین شرعی [باشد]، نباید بگوید که حالا این بچه من است هر کاری که خواست بکند عیب ندارد، رفیقانه با او برخورد کنیم بگذاریم نه! گذشت ندارد، در جایی که باید تذکر بدهد باید تذکر بدهد تذکر قبول نکرد تنبیه کند، رفیقانه برخورد کردن این یک شرائط خاص به خودش را دارد که حالا خدمتتان عرض می‌کنم، باید شخصی که می‌خواهد قدم صحیح بردارد اول قوانین منطقی را مستحکم بکند این قوانین منطقی حکم فونداسیون آن بنایی است که می‌خواهد درست کند التفات کردید، حکم آن پی‌ریزی که می‌خواهد بکند آن قوانین این است، آیا شده تا به حال بگوییم که عمله و بنا را حاضر کنیم بگویم درست کنید، خب چکار کنیم؟ خب درست کنید دیگر یک اتاق درست کنید یک آشپزخانه درست کنید یک حمام ...، می‌گویند خب نقشه آن کجاست؟ نقشه را خودتان یک کاری

بکنید، این که نمی‌شود باید دقیقا، اولا چند طبقه می‌خواهید بسازید، ثانیا دارای چه شرایطی هست، نقشه‌ها دقیقا تهیه شود بعد این نقشه آماده بشود طبق‌قانون این بنا باید انجام بشود.

فلهذا شرط اول در زندگی سالک عمل به قانون است، بارها مرحوم آقا رضوان اللَه علیه می‌فرمودند وقتی که دو رفیق می‌خواهند در یک عملی با هم شریک شوند، با هم یک معامله بکنند بنا را بر رفاقت نباید گذاشت، بنا را بر عمل به قانون باید گذاشت، عمل به قوانین منطقی، قوانینی که مدون هست و هر دو می‌نشینند و ساعات کار را مشخص می‌کنند، مقدار سرمایه که طرفین می‌دهند اینها را مشخص می‌کنند وتعهد از هر کدام از طرفین نسبت به انجام وظایفشان، خرید از کی باشد روز فلان از چی باشد، شرایط غیرعادی پیش آمد طرف دیگر چه کند.

من در زندگی سلوکی و ارتباطم با رفقا در زمان مرحوم آقا بخصوص و چه برسد بعد، بارها دیدم افرادی از این مسئله به لحاظ اتکاء بر رفاقت تخطی کردند و بعد به مشکلاتی مسئله برخورد کرد قضیه

به مشکلاتی برخورد کرد، بین ایشان جدایی افتاد بین ایشان قهر افتاد، بین ایشان مسائلی شد حرفهای نامناسبی با هم رد وبدل می‌کردند تا بالاخره چاره ای جز جدا شدن نبود چرا؟ به خاطر این که عمل به رفاقت می‌کردند، امروز این یکی نمی‌آمد سر کارمی‌گفت خب این یکی هست دیگر، در حالی که ما خبر نداریم مسئله رفاقت یکی از اهرمهای پایداری و ثبات ارتباط بین طرفین را تشکیل می‌دهد، ما اهرمهای دیگر داریم ما موقعیت‌های دیگر داریم، شیطان در کمین است سلیقه‌ها مخلتف است، شرایط زندگی افراد متفاوت است تحمل‌های افراد در ارتباط با شرائط همه فرق می‌کند، یک شخصی فرض کنید که یک مشتری بیاید پیش او اگر یک برخوردی هم با او بکند حالا خیلی طوریش نیست، حالا اگر فرض کنید که یکی دیگر بیاید یک برخورد با او بکند فورا از کوره در می‌رود، تحمل افراد در ارتباط با شرایط خارجی تحمل دو نفر یک جور نیستند، حالا او نمی‌آید این در ذهنش خلجان می‌کند چرا نیامد، فردا می‌گوید که حالا می‌روم ماشین را درست می‌کنم می‌گوید ا، روز دوم هم نیامد روز

سوم نیامد، روز چهارم نیامد دیر کرد زود کرد، کم کم می‌گوید این که نشد هی بر اساس رفاقت کم بگذارد زیاد بگذارد، ما هم آن‌جور می‌کنیم آن‌جور می‌کنیم.

عملا اگر قرار باشد مسئله فقط بر اساس رفاقت نه پایه ریزی منطقی، بر اساس رفاقت باشد همان هفته اول محکوم به شکست است هیچ برو برگرد ندارد، فلهذا در تمام موارد پایبندی به قواعد منطقی ولو اعتباری، اعتباری یعنی بین دو نفر سه نفر بنشینند و مسائل را مطرح کنند اگر نباشد محکوم به شکست است، آیا شده تا به حال یک حکومتی بیاید بر اساس رفاقت حکومت کند؟ منطق دارد مجلس دارد می‌نشینند هیئت وزرا، فلان وزارتخانه بیاید برای خودش کار کند، فلان وزارتخانه برای خودش نه! می‌آیند می‌نشینن هماهنگ می‌کنند، نه ما این کار را می‌کنیم شما این کار را بکنید. در مسائل خانوادگی و ارتباط با زن و شوهر باید طرفین یک قانون منطقی برای خودشان بگذارند این قانون، شما این کار را بکن من این کار را می‌کنم من مسائل بیرون به عهده

من، مسائل داخله به عهده شما فرض کنید که اگر یک شرایط و مشکلی پیش آمد این کار را بکنیم، بعد از این که چهار چوب تدوین شد و بعد از این که آن قوانین تأیید شد، آن وقت مسئله رفاقت می‌آید به زندگی روح می‌بخشد، به زندگی صفا می‌بخشد زندگی را شاد می‌کند، زندگی را باطراوات می‌کند زندگی را از آن خشکی و پوچی درمی‌آورد، زندگی را از آن سفتی درمی‌آورد که خود سفتی اصلا منافات دارد با اصل زندگی، این جا که اداره نیست که فرض کنید که بیایند سر ساعت مهر بزنند دفتر بزنند بعد بلند شوند چیز کنند، نه! اساس زندگی بین زن و شوهر اساس بر اساس رفاقت است یعنی آن چیزی که موجب پایداری است رفاقت است، ولی رفاقت باید بر اساس منطق باشد نه رفاقت هر دم بیلی، نه رفاقت به هر حالی، نه رفاقت به هر کیفیتی، نه! آن اساس را کی باید وضع کند شرع وضع کرده اساس را شرع وضع کرده، اگر در یک مسئله بین ایشان اتفاق آرا بود آن مسئله اشکال ندارد اگر در یک مسئله، بالاخره مرد یک تشخیص می‌دهد زن یک تشخیص دیگر می‌دهد در بسیاری از موارد مرد

تشخیص می‌دهد الان فر ض کنید که این مهمان باید دعوت بشود، زن می‌گوید که نه نباید دعوت بشود زن می‌گوید فلان شخص نباید دعوت بشود، مرد می‌گوید باید دعوت بشود، مرد می‌گوید باید فلان جا برویم، زن می‌گوید نه من نمی‌خواهم فلان جا بروم، چرا؟ چون محیط ارتباط زن با محیط ارتباط مرد دو تا است، مرد یک محیط ارتباطی دارد یک شعاعی دارد زن هم برای خودش یک شعاع دیگری دارد، حالا آن ارتباط می‌آید در مسائل داخلی اینجا می‌خواهد مصداق پیدا کند و شکل بگیرد، یک مرتبه می‌بینیم تعارض پیدا شد درست شد.

این جا است که شرع می‌گوید زن از شوهر باید اطاعت کند این جا است، حالا اگر قرار باشد بگوییم نه! مرد باید بیاید از زن اطاعت کند این چه می‌شود از بین می‌رود این دیگر می‌شود خلاف اسلام و خلاف قوانین، اسلام آمده آن منطق را آن فونداسیون را آن زیربنا را زیربنا را در اطاعت زن از شوهر قرار داده، بعد گفته حالا که این‌طور شده بیایید با هم رفیق باشیم، اول چهارچوب و قوانین را تثبیت کرده، زن

برای خودش این کار را انجام بدهد مرد برای خودش این کار را انجام بدهد وقتی قوانین تثبیت شد، بعد می‌گوید حالا بیایید با هم رفیق باشیم حالا فرض کنید که کار نداری بیا کمک زنت بکن، حالا فرض کنید اگر زنت کار ندارد کمک تو بکند اگر فرض کنی که در یک مسلئه فرض کنید که من باب مثال نیاز به مشورت است با هم مشورت کنید شاید به یک نتیجه مثبت برسید و مسائل برطرف بشود، ولی بالمعان اگر مسائل حل شد ولی نشد آن مسئله اصلی باید به عنوان دستورالعمل آن باید مورد توجه قرار بگیرد، آن چیست؟ اطاعت زن از شوهر است، این منظور حقیر در این مسله بوده‌والا این که اصل و اساس رفاقت باید ... و اگر زن این کار را بکند تصور نکنید که در اینجا پایین آمده نخیر! زن در این جا رشد کرده و اگر نکند رشد نکرده.

روایاتی که در این زمینه هست عجیب است الان همه چیز عوض شده و همه چیز دگرگون شده و مسائل به نحو دیگر دارد مطرح می‌شود، بله یک کتابی اخیرا چندی پیش من هم این مطلب را در حضور جمعی گفتم، یک کتابی اخیرا یک قاضی

نوشته قاضی زن، یکی از قضات زن دادگاههای آمریکا و به فارسی هم دارد ترجمه می‌شود، ایشان در آن جا از وضعیت نابسامان حاکم بر روابط زن و مرد دارد در آنجا فجایعی نقل می‌کند اصلا عجیب و می‌گوید چند سال از این قضیه بگذرد اصلا جامعه آمریکا به طور کلی مزمحل می‌شود و از بین می‌رود و علتش را تساوی در حقوق زن و مرد بیان می‌کند و می‌گوید حق با اسلام است، یعنی یک کتاب به این قطوری نوشته ایشان خودش هم زن است و می‌گوید ما الان به این نتیجه رسیدیم که آن که اسلام می‌گوید آن درست است التفات می‌کنید.

خب من دو سه روز پیش داشتم به یک بنده خدایی می‌گفتم خدا که با کسی دشمنی ندارد خدا که با مردها رفیق نیست و با زنها دشمن باشد، این که معنا ندارد و او پرودرگار همه است و آفریدگار همه است و نه حقی را نسبت به کسی زیاده داده و نه از حقی نسبت به کسی کم گذاشته، خداوند متعال این موجودی را که درست کرده برای او هم یک دفترچه برایش آورده از این کارخانه این دفترچه را

بگیرید، این دفترچه را مطالعه کنید قوانین مربوط را در این دفترچه، همه مسائلی است که بزرگان بزرگان دین، آنهایی که به حقیقت مطلب رسیدند و به حقیقت قضیه رسیدند به آن باید عمل کنند، اگر در مواردی اختلاف هست و نظر نظر عرض می‌شود که نظر ممکن است تعارض در نظر باشد زن در آن جا نباید چون و چرا بکند و نباید بگوید من این کار را می‌کنم و این کار را نمی‌کنم، همین که چون و چرا کرد باخت باخت مسئله را، قضیه را باخته، مرحوم آقا بارها من از ایشان شنیدم که می‌فرمودند فلان شخص و ما وقتی که نگاه می‌کردیم می‌دیدیم این شخص خیلی نسبت به مسائل عبادی آن طور که بقیه های‌وهوی دارند آنطور نیست زن عادی است وفلان، می‌فرمودند این شخص برده، می‌رفتیم وقتی می‌دیدیم قضیه این غیر از این که خودش را در آن محیط زندگی تطبیق داده کار دیگری نکرده، حالا این ولی خدا از کجا فهمیده این مسائل را کسی که به او نگفته التفات می‌کنید، نماز خواندن روزه گرفتن تحجب کردن تمام اینها به جای خودش محفوظ و باید باشد کسی که نکند باخته.

مرحوم قاضی فرمودند به علامه طباطبایی خیر دنیا را می‌خواهی نمازشب بخوان خیر آخرت را می‌خواهی نمازشب بخوان اینها هست، مرحوم آقا یکدفعه من را دعوا کردند چرا در خواندن نمازشب سستی می‌کنی دعوا کردند نه این که تذکر بدهند التفات می‌کنید، ولی صحبت در این است که این‌نمازشبها باید در ارتباط با اطاعت از حق بتواند تأثیر بگذارد، اگر من بلند شوم شب نمازشب بخوانم فردا مخالفت دستور استادم را بکنم مطلبی را که او می‌گوید ان‌قلت وان‌قلت کنم آن نمازشب دیشب من مؤثر است؟ نخیر مؤثر نیست و آن اطاعت از دستور و مطابعت از دستور لمّ قضیه و جان مسئله و اساس حیات و آن اکسیر، اکسیری که به مس بخورد طلا می‌کند آن اطاعت است، در تحت آن اطاعت توفیق برای نماز شب پیدا می‌شد، توفیق برای عبادت پیدا می‌شود، نورانیت پیدا می‌شود تمام اینها پیدا می‌شود چرا؟ چون قاعده تکوینی آن است، قانون تکوین اقتضا می‌کند که انسان سر خود نباشد، خوارج سر خود نماز خیلی می‌خواندند ... بودند پیشانی ایشان

همه چیز شده بود بله اینها این‌طور بودند، خودسر بودند نفس ایشان آمده بود و نمازشب را برای آنها جلوه داده بود، ما شبها بلند می‌شویم نمازشب می‌خوانیم بله آن وقت همین سرراه می‌ایستد وقتی که می‌بیند یک مرد با زنش دارد می‌آید جلوی آنها را می‌گیرد، با چندنفر می‌گویند بگو ببینم طرفدار کی هستی طرفدار علی یا معاویه؟ می‌گوید من طرفدار علی هستم، زنش را پیاده می‌کنند با چاقو می‌زنند شکم زنش را می‌درند بعد بچه او را درمی‌آورند می‌گویند بچه تو پسر است، این همین خوارج، التفات کردید این مال چیست؟ این مال خودسری است آن نمازشب آمده این بیچاره را به یک فرعون تبدیل کرده، اگر نمازشب نمی‌خواند بهتر بود ای کاش نمازشب نمی‌خواند، ای کاش برایش این بت نمی‌شد ای کاش این نمی‌آمد و یک قداست کاذبانه برای او به وجود بیاورد و نفس اور ا در مقابل با حق جری کند، نفس او را در اطاعت از حق به انکار وادارد، این نماز شب می‌آید این کار را می‌کند، آن نمازشبی که بر اساس دستور است می‌آید آن کار را می‌کند حال انسان را عوض می‌کند صحبت انسان را

تغییر می‌دهد، ارتباط انسان را عوض می‌کند آدم کاملا می‌فهمد که صحبت فرق کرده با دیروز، با هفته پیش صحبت‌ها فرق کرده افکار فرق کرده، افکار توحیدی حاکی از وحدت، حاکی از جمعیت آمده اما اگر این‌جور نباشد افکار انزوایی، افکار عزلت افکار خودمحوری، افکار کثرت اینها می‌آید اینها چیزهایی است که آدم می‌فهمد، خیلی راحت نیاز به امتحان ندارد چرا؟ چون براساس قانون آمده عمل شده ان‌شاءاللَه امیدواریم که البته ممکن است تتمه هم داشته باشد ولی خب دیگر به اصطلاح خیلی وقت زیاد شده دیگر تصدیع پیدا شد تصدیع داریم ان‌شاءاللَه در فرصت دیگر به ادامه این مطلب و دنباله بحث های گذشته می‌پردازیم ان‌شاءاللَه.

اللَهم صلی علی محمد و آل محمد

تلمیذ:

استاد: بله

تلمیذ: می‌شود سوال کرد از مسئله

استاد: بله بفرمایید

تلمیذ: اگر انسان مجبور بشود برای درمان ...

مهاجر کند به محلی که در آنجا خلاف شرع عمل می‌شود نوار می‌گذارند یا حالتی هست که خب خلاف شرع است رفتاری در آن مکانها، برای تکرار درمان می‌شود رفت یا نه! باید جای دیگر مراجعه کرد.

استاد: اگر درمان، علی کل حال معالجه مرض از واجبات است و درمان واجب است اگر انسان جایی را سراغ دارد که این محذورات را نداشته باشد واجب است برود البته خودش را نباید به زحمت و حرج بیاندازد و مثلا فرض کنید که حالا یک به عنوان مثال عرض می‌کنم که در قم یک جایی هست و فرض کنید که موسیقی می‌گذارند و امثال ذلک انسان برای این که در این مسئله نباشد بیاید برود تهران در یک جا نه! این حرج است، همین که انسان برود در آن و ذهنش را منصرف کند و توجه خودش را به خدا و منصرف از این مسائل کند تأثیری ندارد ان‌شاءاللَه.

تلمیذ: می‌بخشید ... انسان اگر که زن بخواهد به کمال نهایی برسد همان را باید برای شوهرش بخواهد و زمینه را فراهم کند که در کنار هم با هم

پرواز کنند این را خدا دوست دارد.

استاد: بله همین، واقعا یک مسئله طبیعی است این را شما واقعا در خودتان نمی‌بینید، یعنی خیلی عجیب است واقعا مرد می‌خواهد از این سفره ای که خدا انداخته و این از این سفره بهره‌مند بشود اگر واقعا محبت باشد بین مرد ...، یک وقتی اصلا مسائل دیگر هست و خب فرق می‌کند، ولی اگر واقعا بین ایشان محبت باشد خواهی نخواهی می‌خواهد زن او بیاید و داخل در این راه و از این نعمت هم بهره‌مند بشود، یعنی این یک حالت طرفینی است این یک حالت تمتع از یک نعمتهایی است که نمی‌شود فقط یک طرفه باشد، تا جایی که یک شخص می‌خواهد افراد عادی را بیاورد در این راه و افرادی که با آنها غریبه است آنها را بیاورد در سیر وسلوک چطور ممکن است نسبت به عیال خودش یک هم‌چنین مسئله‌ای نباشد و همین طور زن، زن به واسطه آن محبتی که با مرد دارد، طبعا اتفاقا من خیال می‌کنم این در خود زن هم بیشتر باشد یعنی اگر زنی فرض کنید که سالک باشد بیشتر از این که مرد مایل باشد

او می‌خواهد که مردش داخل در راه باشد و از اینها بهره‌مند باشد و بسیاری از رفقای مرحوم آقا و همین‌طور از دوستانی که بعد از فوت مرحوم آقا خب ما با آنها توفیق رفاقت را پیدا کردیم، خانمای آنها آنها را آوردند یعنی اول فرض کنید که آن خانم خب خداوند چشمش را باز کرده نور هدایت در دلش قرار داده و مستبصرشده نسبت به خودش، نسبت به راهش، نسبت به مبدأ نسبت به معاد عشقی پیدا کرده حالی پیدا کرده، حال توجهی و وقتی که چشیده مزه این را ه و آن حلاوت و شیرینی این را کشیده‌خب اصلا چون وجود خودش را از وجود مرد می‌داند طبعا نمی‌تواند آرام نمی‌گیرد، هی شروع می‌کند به صحبت کردن و فلان و زمینه، آماده منتهی با شرایط مناسب و به نحو احسن که هر چه بهتر باشد بهتر است بله مسئله همین‌طور است فرقی نمی‌کند.

تلمیذ: .. بهتر است که شیر بدهد یا باردار باشد، خب با توجه به اینکه خانمها در زمان شیردهی برای این که از بچه کم گذاشته نشود نمی‌توانند روزه بگیرند، مرحوم آقا فرمودند که برای این که حتی اگر

یک قطره از شیر مادر کم بشود برای بچه ضرر داشته باشد مشکل است، خب خانمها در دوران شیردهی که نمی‌توانند روزه بگیرند اگر به همین منوال بگزاری دو سال شیر بدهند در زمان حاملگی هم خانمها آن توان و طاقت عبادت را ندارند این ضعفی که در خانمها مستولی هست نمی‌گذارد عبادت کنند ما به چه صورت است آیا نفس خود شیردهی و بارداری...

استاد: خب لابد توجه دارید که عبادت به صرف انجام یک تکالیف خاصه و نماز و روزه نیست، عبادت از عبودیت می‌آید از عبد می‌آید، عبد از عبودیت می‌آید عبودیت یعنی در تحت اطاعت قرار دادن، انسان خودش را در تحت اطاعت پروردگار قرار بدهد این معنا معنای عبودیت است این مثل این می‌ماند که فرض کنید یک شخصی بیاید مخالفت با پدرش را بکند راجع به یک مسئله و بعد یک سفری بخواهد برود که سفر سفر فرض کنید که زیارتی واینها باشد، بعضی بودند در زمان سابق که پدرشان از رفتن به زیارت ناراضی بود ناراحت بودند به

خاطر شرائطی که داشتند و اینها بدون این که به پدرشان اطلاع بدهند به زیارت می‌رفتند و به دیدن آقای حداد می‌رفتند و من شاهدبودم که مرحوم آقا به اینها می‌گفتند که اصلا این زیارت شما درست نیست، این زیارت زیارتی مورد امضای سیدالشهدا است و مورد نظر بزرگان است که با رضایت پدر و در تحت رضایت او انجام بگیرد، نماز خواندن و روزه گرفتن اینها در صورتی ممضی است که آن نماز و روزه در راستای اطاعت از پروردرگار باشد، وقتی خداوند برای انسان این را می‌خواهد عمل به این می‌شود عبادت، والا صرف روزه گرفتن که این عبادت نیست آن زنی که شیر می‌دهد و بچه دارد خیلی بیش از آن چه که بین صبح تا شب که همه آن هفت یا هشت ساعت است حالا این هم من باب مثال در این روزهایی که انسان اصلا گرسنه نمی‌شود فرض کنید که بخواهد صبر کند، خیلی بیش از آن مقدار می‌برد و آن نصیبی که برای او حاصل می‌شود همان طوری که عرض کردم آن نصیب خیلی زیاد است، علی کل حال مسئله عبادت همان مسئله عمل به تکلیف است که آن عمل به تکلیف در شرایط

مختلف وضعیت مختلف را دارد. خب با اجازه ...